

## ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

<sup>1</sup> و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،<sup>2</sup> بدیشان گفت: در این قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و در آنجا، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.<sup>3</sup> و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید: خداوند بدینها احتیاج دارد که فی‌الفور آنها را خواهد فرستاد.<sup>4</sup> و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود:<sup>5</sup> که دختر صهیون را گوید: اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کَرّه الاغ.<sup>6</sup> پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند<sup>7</sup> و الاغ را با کَرّه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.<sup>8</sup> و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترند.<sup>9</sup> و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: هوشیعیان! پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید. هوشیعیان در اعلیٰ علیین.<sup>10</sup> و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: این کیست؟ آن گروه گفتند: این است عیسی نبی از ناصره جلیل.

## عیسی در معبد اورشلیم

<sup>12</sup> پس عیسی داخل معبد خدا گشته، جمیع کسانی را که در معبد خرید و فروش می‌کردند بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.<sup>13</sup> و ایشان را گفت: مکتوب، است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدان ساخته‌اید.<sup>14</sup> و کوران و شلان در معبد، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.<sup>15</sup> اما رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در معبد فریاد برآورد، هوشیعیان پسر داودا می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،<sup>16</sup> به وی گفتند: نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت: بلی، مگر نخوانده‌اید: این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟<sup>17</sup> پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیتعنیا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

## قدرت ایمان

<sup>18</sup> بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه

## یسوع ملک اورشلیم

<sup>1</sup> وَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ أُورُشَلِيمَ وَجَاءُوا إِلَى بَيْتِ فَاجِي عِنْدَ جَبَلِ الزَّيْتُونِ، جَبَسَ أَرْسَلَ يَسُوعَ تَلْمِذَيْنِ قَائِلًا لَهُمَا: إِذْهَبَا إِلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمَامَكُمَا فَلَوْفَتِ تَحْدَانِ أَتَانًا مَرْبُوطَةً وَخَشَاشًا مَعَهَا فَخَلَاهُمَا وَاتَّيَانِي بِهِمَا. وَإِنْ قَالَ لَكُمَا أَحَدٌ شَيْنًا فَقُولَا: الرَّبُّ مُخْتِاجٌ إِلَيْهِمَا، فَلَوْفَتِ بُرْسَلُهُمَا. فَكَانَ هَذَا كُلُّهُ لِكَيْ يَتِمَّ مَا قِيلَ بِالنَّبِيِّ الْقَائِلِ: <sup>5</sup> "قُولُوا لِابْنَةِ صِهْيَوْنَ: هُوَذَا مَلِكُكَ يَأْتِيكَ وَدِعَا رَاكِبًا عَلَى أَتَانٍ وَخَشَاشٍ ابْنِ أَتَانٍ." فَذَهَبَ التَّلْمِذَانِ وَفَعَلَا كَمَا أَمَرَهُمَا يَسُوعُ، وَاتَّيَا بِالْأَتَانِ وَالْخَشَاشِ وَوَضَعَا عَلَيْهِمَا ثِيَابَهُمَا فَجَلَسَ عَلَيْهِمَا. <sup>8</sup> وَالْجَمْعُ الْأَكْثَرُ قَرَشُوا ثِيَابَهُمْ فِي الطَّرِيقِ. وَآخَرُونَ قَطَعُوا أَغْصَانًا مِنَ الشَّجَرِ وَقَرَشُوهَا فِي الطَّرِيقِ. <sup>9</sup> وَالْجُمُوعُ الَّذِينَ تَقَدَّمُوا وَالَّذِينَ تَبِعُوا كَانُوا يَصْرُخُونَ قَائِلِينَ: أَوْصِنَا لِابْنِ دَاوُدَ، مُبَارَكُ الْآبِي بِاسْمِ الرَّبِّ. أَوْصِنَا فِي الْأَعَالِي. <sup>10</sup> وَلَمَّا دَخَلَ أُورُشَلِيمَ ارْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ كُلُّهَا قَائِلَةً: مَنْ هَذَا؟ <sup>11</sup> فَقَالَتِ الْجُمُوعُ: هَذَا يَسُوعُ النَّبِيُّ الَّذِي مِنْ نَاصِرَةِ الْجَلِيلِ.

## یسوع یُخرج الثَّجَار من الهيكل

<sup>12</sup> وَدَخَلَ يَسُوعُ إِلَى هَيْكَلِ اللَّهِ وَأَخْرَجَ جَمِيعَ الَّذِينَ كَانُوا يَبِيعُونَ وَيَسْتُرُونَ فِي الْهَيْكَلِ وَقَلَبَ مَوَازِدَ الصَّيَّارِفَةِ وَكَرَاسِي بَاعَةِ الْخَمَامِ <sup>13</sup> وَقَالَ لَهُمْ: مَكْتُوبٌ: "بَيْتِي بَيْتَ الصَّلَاةِ يُدْعَى"، وَأَنْتُمْ جَعَلْتُمُوهُ مَغَارَةً لُصُوصٍ. <sup>14</sup> وَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ عُمِّي وَعُزْرُجٌ فِي الْهَيْكَلِ فَسَبَّاهُمْ. فَلَمَّا رَأَى رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْكَتَبَةُ الْعَجَائِبَ الَّتِي صَنَعَ وَالْأَوْلَادَ يَصْرُخُونَ فِي الْهَيْكَلِ وَيَقُولُونَ: أَوْصِنَا لِابْنِ دَاوُدَ، غَضِبُوا <sup>16</sup> وَقَالُوا لَهُ: أَتَسْمَعُ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: تَعْمَ، أَمَّا قَرَأْتُمْ قَطُ: "مِنْ أَفْوَاهِ الْأَطْفَالِ وَالرُّصَّعِ هَيَّاتِ تَسْبِيحًا؟" <sup>17</sup> ثُمَّ تَرَكَهُمْ وَخَرَجَ خَارِجَ الْمَدِينَةِ إِلَى بَيْتِ عَنِّيَا وَبَاتَ هُنَاكَ.

## یسوع يبرهن قُوَّة الإيمان

<sup>18</sup> وَفِي الصُّبْحِ إِذْ كَانَ رَاجِعًا إِلَى الْمَدِينَةِ جَاعًا، <sup>19</sup> فَتَطَّرَ شَجَرَةً تَيْنَ عَلَى الطَّرِيقِ وَجَاءَ إِلَيْهَا فَلَمْ يَجِدْ فِيهَا شَيْئًا إِلَّا وَرَقًا قَلِيلًا، فَقَالَ لَهَا: لَا يَكُنْ مِنْكَ ثَمَرٌ بَعْدَ إِلَى الْآبِدِ. فَتَبَسَّتِ النَّبْتُ فِي الْحَالِ. <sup>20</sup> فَلَمَّا رَأَى التَّلَامِذُ ذَلِكَ تَعَجَّبُوا قَائِلِينَ: كَيْفَ تَبَسَّتِ النَّبْتُ فِي الْحَالِ؟ <sup>21</sup> فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنْ كَانَ لَكُمْ إِيْمَانٌ وَلَا تَشْكُونَ فَلَا تَفْعَلُونَ أَمْرَ النَّبْتِ فَقَطُ بَلْ إِنْ قُلْتُمْ أَيْضًا

لِهَذَا الْجَبَلِ: اُنْقَلِبْ وَانْطَرِحْ فِي الْبَحْرِ، فَيَكُونُ.<sup>22</sup> وَكُلُّ مَا تَطْلُبُونَهُ فِي الصَّلَاةِ مُؤْمِنِينَ تَنَالُونَهُ.

### سلطان يسوع

<sup>23</sup> وَلَمَّا جَاءَ إِلَى الْهَيْكَلِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَشُيُوعُ الشَّعْبِ وَهُوَ يُعَلِّمُ قَائِلِينَ: يَايُّ سُلْطَانِ تَفْعَلْ هَذَا وَمَنْ أَعْطَاكَ هَذَا السُّلْطَانَ؟<sup>24</sup> فَأَجَابَ يَسُوعُ وَقَالَ لَهُمْ: وَأَنَا أَيْضًا أَسْأَلُكُمْ كَلِمَةً وَاحِدَةً فَإِنْ قُلْتُمْ لِي عَنْهَا أَقُولُ لَكُمْ أَنَا أَيْضًا يَايُّ سُلْطَانِ أَفْعَلْ هَذَا: مَعْمُودِيَّةُ يُوَحْنَا، مِنْ أَيْنَ كَانَتْ؟ مِنَ السَّمَاءِ أَمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ قَائِلِينَ: إِنْ قُلْنَا مِنَ السَّمَاءِ، يَقُولُ لَنَا: فَلِمَاذَا لَمْ تُؤْمِنُوا بِهِ؟<sup>26</sup> وَإِنْ قُلْنَا: مِنَ النَّاسِ، نَخَافُ مِنَ الشَّعْبِ، لِأَنَّ يُوَحْنَا عِنْدَ الْجَمِيعِ مِثْلُ نَبِيِّ.<sup>27</sup> فَأَجَابُوا يَسُوعَ وَقَالُوا: لَا نَعْلَمُ. فَقَالَ لَهُمْ هُوَ أَيْضًا: وَلَا أَنَا أَقُولُ لَكُمْ يَايُّ سُلْطَانِ أَفْعَلْ هَذَا.

### مثل الابن النادم

<sup>28</sup> مَاذَا تَطْنُونُ: كَانَ لِلْإِنْسَانِ ابْنَانِ، فَجَاءَ إِلَى الْأَوَّلِ وَقَالَ: يَا ابْنِي، اذْهَبِ الْيَوْمَ أَعْمَلْ فِي كَرْمِي. فَأَجَابَ وَقَالَ: مَا أُرِيدُ، وَلَكِنَّهُ تَدِمَ أَجِيرًا وَمَضَى.<sup>30</sup> وَجَاءَ إِلَى الثَّانِي وَقَالَ كَذَلِكَ. فَأَجَابَ وَقَالَ: هَا أَنَا، يَا سَيِّدُ، وَلَمْ يَمُضْ. فَأَيُّ الْاِثْنَيْنِ عَمِلَ إِرَادَةَ الْآبِ؟ قَالُوا لَهُ: الْأَوَّلُ. قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: الْحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ الْعَشَارِينَ وَالرَّوَائِي يَسْفِكُوكُمْ إِلَى مَلَكُوتِ اللَّهِ.<sup>32</sup> لِأَنَّ يُوَحْنَا جَاءَكُمْ فِي طَرِيقِ الْحَقِّ فَلَمْ تُؤْمِنُوا بِهِ، وَأَمَّا الْعَشَارُونَ وَالرَّوَائِي فَآمَنُوا بِهِ، وَأَنْتُمْ إِذْ رَأَيْتُمْ لَمْ تَتَذَمُّوا آخِرًا لِيُؤْمِنُوا بِهِ.

### مثل الكرامين الأشجار

<sup>33</sup> اِسْمَعُوا مَثَلًا آخَرَ: كَانَ إِنْسَانٌ، رَبُّ بَيْتٍ، عَرَسَ كَرِّمًا وَأَخَاطَهُ بِسِتَاجٍ وَحَفَرَ فِيهِ مَعْصَرَةً وَبَنَى بُرْجًا وَسَلَّمَهُ إِلَى كَرَّامِينَ وَسَافَرَ. وَلَمَّا قَرُبَ وَقْتُ الْأَثْمَارِ أَرْسَلَ عِيْدَهُ إِلَى الْكَرَّامِينَ لِيَأْخُذَ أَثْمَارَهُ.<sup>35</sup> فَأَخَذَ الْكَرَّامُونَ عِيْدَهُ وَجَلَدُوا بَعْضًا وَقَتَلُوا بَعْضًا وَرَجَمُوا بَعْضًا. ثُمَّ أَرْسَلَ أَيْضًا عِيْدًا آخَرِينَ أَكْثَرَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، فَعَمَلُوا بِهِمْ كَذَلِكَ.<sup>37</sup> فَأَخِيرًا أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ ابْنَهُ قَائِلًا: يَهَابُونَ ابْنِي.<sup>38</sup> وَأَمَّا الْكَرَّامُونَ فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ الْإِنِّ قَالُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ: هَذَا هُوَ الْوَارِثُ، هَلُمُّوا تَقْتُلُوهُ وَتَأْخُذْ مِيرَاثَهُ.<sup>39</sup> فَأَخَذُوهُ وَأَخْرَجُوهُ خَارِجَ الْكَرِّمِ وَقَتَلُوهُ.<sup>40</sup> فَمَتَى جَاءَ صَاحِبُ الْكَرِّمِ، مَاذَا يَفْعَلُ بِأُولَئِكَ الْكَرَّامِينَ؟<sup>41</sup> قَالُوا لَهُ: أُولَئِكَ الْأَرْدِيَاءُ يُهْلِكُهُمْ هَلَاكًا رَدِيًّا وَيُسَلِّمُ الْكَرَّمَ إِلَى كَرَّامِينَ

شد.<sup>19</sup> و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید.<sup>20</sup> چون شاگردانش این را دیدند، متعجب شده، گفتند: چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است؟<sup>21</sup> عیسی در جواب ایشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید، منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می‌شد.<sup>22</sup> و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.

### اقتدار عیسی

<sup>23</sup> و چون به معبد درآمده، تعلیم می‌داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟<sup>24</sup> عیسی در جواب ایشان گفت: من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم:<sup>25</sup> تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که اگر گویم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید،<sup>26</sup> و اگر گویم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.<sup>27</sup> پس در جواب عیسی گفتند: نمی‌دانیم. بدیشان گفت: من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.

### مَثَل دو پسر

<sup>28</sup> لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند، امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.<sup>29</sup> در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته، برفت.<sup>30</sup> و به دومین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: ای آقا، من می‌روم. ولی نرفت.<sup>31</sup> کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند: اولی. عیسی بدیشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند،<sup>32</sup> زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

### مَثَل باغبانان شریر

آخَرِينَ يُعْطُونَهُ الْأَنْمَارَ فِي أَوْقَاتِهَا.<sup>42</sup> قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: أَمَّا قَرَأْتُمْ قَطُّ فِي الْكُتُبِ: "الْحَجَرُ الَّذِي رَفَعَهُ الْبَنَاءُونَ هُوَ قَدْ صَارَ رَأْسَ الرَّائِيَةِ، مِنْ قِبَلِ الرَّبِّ كَانَ هَذَا وَهُوَ عَجِيبٌ فِي أَعْيُنِنَا".<sup>43</sup> لِدَلِيلِكَ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ مَلَكُوتَ اللَّهِ يُبْتَغَى مِنْكُمْ وَيُعْطَى لِأُمَّةٍ تَعْمَلُ أَنْمَارَهُ.<sup>44</sup> وَمَنْ سَقَطَ عَلَى هَذَا الْحَجَرِ يَتَرَصَّصُ وَمَنْ سَقَطَ هُوَ عَلَيْهِ يَسْحَقُهُ.<sup>45</sup> وَلَمَّا سَمِعَ رُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ وَالْفَرِيسِيُّونَ أَمَثَالَهُ عَرَفُوا أَنَّهُ تَكَلَّمَ عَلَيْهِمْ.<sup>46</sup> وَإِذْ كَانُوا يَطْلُبُونَ أَنْ يُمْسِكُوهُ خَافُوا مِنَ الْجُمُوعِ لِأَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُمْ مِثْلُ نَبِيِّ.

<sup>33</sup> و مَثَلی دیگر بشنوید: صاحب خانه‌ای بود که تاکستانی عَرَس نموده، خطیرهای گردش کشید و چَرُخشی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.<sup>34</sup> و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند.<sup>35</sup> اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بعضی را سنگسار نمودند.<sup>36</sup> باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.<sup>37</sup> بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت.<sup>38</sup> اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیاید او را بکشیم و میراثش را ببریم.<sup>39</sup> آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.<sup>40</sup> پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟<sup>41</sup> گفتند: البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند.<sup>42</sup> عیسی بدیشان گفت: مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که: سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.<sup>43</sup> از این جهت شما را می‌گویم که: ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌هایش را بیاورند، عطا خواهد شد.<sup>44</sup> و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.<sup>45</sup> و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثل‌هایش را شنیدند، دریافتند که دربارهٔ ایشان می‌گوید.<sup>46</sup> و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.